

نقدی بر مبحث کنایه در معالم البلاغه

A Critique of the Subject of Irony in the *Teachings of Rhetoric*

Maryam Hoseinabadi*
Mohammad Reza Najjarian**

مریم حسین‌آبادی*
محمدرضا نجاریان**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۱۵

Abstract

Every book in any scientific field and in any language, early or late, has room for critique and study. Because it definitely has its strengths and weaknesses, and criticism is basically nothing but showing its strengths and weaknesses, rhetoric books in Persian are no exception to this principle. "Ma'alim al-Balaghah" is one of the most popular and reference books of rhetoric in Persian language, which has several strengths in comparison with similar sources, and of course, in some topics, it is not empty of weaknesses. Including in the subject of irony. In this article, after introducing the irony array, the topic of irony in "Ma'alim al-Balaghah" has been reviewed according to earlier Persian sources. Carefulness in the definitions, divisions and example evidence presented in this article shows that "Ma'alim al-Balaghah" like Persian rhetorical sources before it is still dominated by Arabic rhetorical sources. The research method in this article is library and of the type of critique and analysis in such a way that the different parts of the subject of irony in "Ma'alem al-Balaghah" after introduction, in terms of the degree of Persianization and appropriateness to the requirements and facilities of Persian language and Persian-speaking audience.

Keywords: Criticism, Irony, *Rhetoric Teachers*, Rhetoric.

چکیده

هر کتابی در هر رشته علمی و به هر زبانی، متقدم یا متأخر، به سبب نقاط ضعف و قوتش جای نقد و بررسی دارد. نقد در اصل چیزی جز نمایاندن نقاط ضعف و قوت نیست، کتاب‌های بلاغت به زبان فارسی نیز از این اصل، مستثنی نیستند. «معالم البلاغه» یکی از کتاب‌های مشهور و مرجع بلاغت در زبان فارسی است که در مقایسه با منابع مشابه نقاط قوت متعددی دارد. البته در بعضی مباحث از نقاط ضعف خالی نیست از جمله در مبحث کنایه. این نوشتار پس از معرفی آرایه کنایه، این مبحث را در کتاب «معالم البلاغه» با توجه به منابع فارسی متقدم نقد و بررسی کرده است. دقت در تعریف‌ها، تقسیم‌بندی‌ها و شواهد مثال ارائه شده در این مبحث نشان می‌دهد «معالم البلاغه» نیز مانند منابع بلاغی فارسی قبل از خود همچنان تحت سیطره منابع بلاغت عربی است. روش تحقیق در این نوشتار کتابخانه‌ای و از نوع نقد و تحلیلی است. به این صورت که بخش‌های مختلف مبحث کنایه در «معالم البلاغه»، ابتدا معرفی شده سپس میزان فارسی‌سازی و تناسب آن با مقتضیات و امکانات زبان فارسی و مخاطب فارسی زبان، نقد و تحلیل شده است.

کلیدواژه‌ها: نقد، کنایه، معالم البلاغه، بلاغت.

*. Ph.D Sandidate of Persian Language and Literature; Yazd University, Yazr, Iran (Corresponding Author); mhoseinabadi57@gmail.com

** Professor of Persian Language and Literature, Yazd University, Yazr, Iran; reza_najjarian@yazd.ac.ir

*. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد، طلبه سطح سه مدرسی ادبیات عرب موسسه آموزش عالی حوزوی امام حسین (ع) یزد، (نویسنده مسئول)، یزد، ایران؛ mhoseinabadi57@gmail.com

** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد، یزد، ایران؛ reza_najjarian@yazd.ac.ir

مقدمه

بلاغت، علم ایراد سخن فصیح به اقتضای حال، مقام مستمع و متکلم و موضوع سخن، از قدیمی‌ترین علوم ادبی است که قبل از ادبیات فارسی در ادبیات عرب شکل گرفت و متناسب با قواعد و هنجارها و امکانات بی نظیر زبان عربی در خلق انواع زیبایی‌های لفظی و معنایی در کلام، تکامل یافت.

زبان فارسی نیز مانند هر زبان دیگری کم و بیش به فراخور امکانات و قابلیت‌هایش به‌طور ذاتی از بلاغت بهره‌مند است، اما به شکل یک علم مدون که هم ابزار زیباسازی کلام باشد و هم معیار ارزیابی زیبایی آن، سخت متأثر از زبان و بلاغت عربی بوده و هست. به طوری که ادبا و علمای بلاغت فارسی تا قرن ششم هجری از منابع بلاغت عربی استفاده و به آن استناد می‌کردند (صادقیان، ۱۳۸۸: ۲۳) حتی اگر خود اثری در بلاغت تألیف می‌کردند، به زبان عربی و کاملاً به سبک و سیاق قاعده و هنجار زبان عرب و عرف عرب بود.

عبدالقاهر جرجانی که برخی او را واضع علم بلاغت و نیز بزرگترین نظریه پرداز نقد ادبی عربی می‌دانند، ایرانی است (شمسیا، ۱۳۸۵: ۷۷؛ صادقیان، ۱۳۸۲: ۲۲) اما کتاب‌هایش در بلاغت یعنی «اسرار البلاغه» و «دلایل الاعجاز» کاملاً عربی است و در کتب معتبر نقد ادبی عربی و تاریخ ادبیات عرب همواره از آنها به عنوان مراجعی که به سهم خود نقطه عطفی در تاریخ بلاغت عربی بوده‌اند، یاد می‌شود (ضیف، ۱۳۶۲: ۷۹-۷۵ و ۸۲).

از قرن ششم به بعد به تدریج نگارش کتب بلاغت به زبان فارسی آغاز شد و ادبا و بلغای فارسی زبان سعی کردند که بلاغت را فارسی کنند. اما تأملی در کتب بلاغت فارسی در هشت قرن اخیر نشان می‌دهد که فقط زبان این آثار فارسی است و ساختار اصلی، تعریف‌ها، دسته‌بندی‌ها

حتی اکثر شاهد مثال‌ها همچنان عربی است.

گرچه کلیات بلاغت در زبان‌های مختلف، مشابه است اما واضح است که قواعد و هنجارهای نوشتاری و گفتاری و بطورکلی امکانات زبانی زبان فارسی با زبان عربی متفاوت است و محال است که بتوان بلاغت عربی را به قول عرب‌ها طابق النعل بالنعل در زبان فارسی به کار بست (شمسیا، ۱۳۸۶: ۲۷).

این مسئله درباره بعضی از شاخه‌های بلاغت مثل علم معانی و بعضی آرایه‌ها مثل کنایه، به دلیل وابستگی زیاد به هنجارهای زبانی و عرفی هر قوم، نمود بیشتری دارد.

مولفان کتب بلاغت فارسی به ویژه در قرن اخیر تلاش قابل ستایشی در فارسی‌سازی هر چه بیشتر کتب بلاغت کرده‌اند از جمله در شاهد مثال‌ها. اما در بعضی آرایه‌ها به ویژه کنایه که می‌توان آن را آرایه بومی هر زبان نامید، همچنان نیاز به تلاش بیشتر برای فارسی‌سازی احساس می‌شود چرا که ارائه تعریف، تقسیم بندی و شاهد مثال‌های کاملاً عربی یا متأثر از عربی برای مخاطب فارسی زبان نه تنها لطفی ندارد و مفهوم نیست، بلکه ملال آور و نامفهوم است و این هر دو از بلاغت به دور است، به ویژه در تبیین آرایه‌ای مثل کنایه که به طور مستقیم به امکان، اقتضاء، هنجار زبانی، قومی، فرهنگی و حتی تاریخی و اساطیری یک قوم و زبان وابسته است. این مهم نگارنده را بر آن داشت تا با نگاهی انتقادی به مبحث کنایه در یکی از بهترین منابع بلاغت فارسی معاصر، که تقریباً در میانه کتب بلاغت فارسی معاصر است بپردازد و انتظار می‌رود نسبت به کتب نخستین، فارسی‌تر شده باشد و ضرورت این امر را بیشتر به تصویر بکشد.^۱

محمد یزدان‌جو، محمدرضا صالحی مازندرانی و نصرالله امامی در مقاله «آسیب شناسی مباحث علم

می پردازد و در تتمه کتاب به معرفی علم بدیع و آرایه های بدیعی برجسته پرداخته و از آوردن صناعی که جنبه سرگرمی و تفنّن دارند خودداری کرده است (صادقیان، ۱۳۸۸: ۱۹).

این کتاب در مقایسه با کتاب های قبل از خود مثل «درر الادب» و «حدائق البلاغه» جامع تر، مدون تر و کامل تر است. اما همچنان به رغم فارسی بودن زبان کتاب، هم به لحاظ نثر و متن کتاب و هم به لحاظ تقسیم بندی ها، تعریف ها و ارائه شاهد مثالها سخت تحت تأثیر کتب بلاغت عربی است. در فرازهایی از کتاب شیوه بیان و سبک نگارش مؤلف به کتب قدیم عربی مثل «البیان و التبيين»، «الصاعتين»، «اسرار البلاغه»، «دلایل الاعجاز» و ... شباهت دارد که این امر جدای علاوه بر کتب بلاغت عربی متأثر از سالها تحصیل و تدریس وی در حوزه علوم فقه و اصول، تفسیر، منطق و فلسفه به زبان عربی است. با وجود این، معالم البلاغه در سیر تدوین کتب بلاغت به زبان فارسی در مجموع و به خصوص در زمان خودش جزء کتاب های خوب و قابل استناد است.

از زمان تألیف «ترجمان البلاغه» اثر محمد بن عمر رادویانی در اوایل قرن ششم که نخستین منبع بلاغت به زبان فارسی است تا زمان تألیف «معالم البلاغه» در قرن چهاردهم هجری، قریب به هشت قرن می گذرد و در این فاصله بالغ بر چهارده کتاب مشهور در فنون مختلف بلاغت، اعم از معانی، بیان و بدیع یا مجموع هر سه فن تألیف شده است که قطعاً همه آنها در یک سطح علمی، کیفی، ساختاری و زبانی نیستند. اما سیر و رویکرد کلی همه آنها از «ترجمان البلاغه» و «حدائق السحر» و «المعجم» گرفته تا «درر الادب»، «معالم البلاغه»، «فنون بلاغت و صناعات ادبی» و آثار جدیدتر مثل «معانی و بیان» شمسیا و «زیور سخن» و «طراز سخن» استاد صادقیان، به سمت یک هدف یعنی

بیان در کتاب های بلاغت فارسی» با نگاهی انتقادی به بررسی نواقص بخش بیان در کتاب های بلاغت فارسی کهن و معاصر به ویژه در زمینه تعاریف و شواهد مثال پرداخته اند. (پژوهش نامه نقد ادبی و بلاغت دانشگاه تهران، دوره ۷، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷) اما تاکنون اثری که به بررسی انتقادی مبحث کنایه در یکی از کتاب های بلاغت فارسی معاصر پرداخته باشد، تألیف نشده است.

مؤلف معالم البلاغه

محمدخلیل رجایی در سال ۱۲۸۶ هـ.ش در شیراز متولد شد. دوره ابتدایی را در مدرسه تربیت سپری کرد و سپس در مدرسه هاشمیه که از مدارس قدیمی شیراز است در خدمت اساتید وقت، سالهای طولانی به تحصیل علوم ادبی و عربی فقه و اصول، تفسیر و حدیث، منطق و فلسفه و کلام و عرفان، اشتغال داشت. در مقطع پایانی تحصیل، ضمن تحصیل این دروس در مدرسه قوام شیراز در رشته های مزبور تدریس هم می کرد. در سال ۱۳۱۰ هـ.ش. در دبیرستان سلطانی دبیر ادبیات فارسی و عربی و منطق و فلسفه بود.

در سال ۱۳۱۳ هـ.ش به طور رسمی وارد خدمت وزارت فرهنگ شد و سمت دبیری دبیرستانهای شیراز را برعهده گرفت و از بدو تأسیس دانشگاه شیراز به سمت استادی دانشگاه نایل و عهده دار تدریس علوم ادبی، عربی و فلسفه اسلامی شد. او کتاب معالم البلاغه را در سال ۱۳۴۰ هـ.ش به درخواست ریاست وقت دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز، دکتر علی محمد مزده تألیف کرد.

معالم البلاغه و سیر تدوین کتب بلاغی فارسی

معالم البلاغه تألیف محمدخلیل رجایی استاد سابق دانشگاه شیراز در سه فن معانی، بیان و بدیع به زبان فارسی است. نویسنده فاضل، کتاب را با مباحث علم معانی آغاز کرده و سپس به علم بیان

فارسی کردن علوم بلاغی است.

که بخشی از آنها به بیان معنای تعابیر کنایی می‌پردازد، شاهدی بر این مدعاست. این نکته در تدوین کتب بلاغت فارسی کمتر مورد توجه قرار گرفته است، بنابراین نه فقط «معالم البلاغه» بلکه غالب کتاب‌های بلاغت به زبان فارسی در عمل چندان توفیقی در فارسی‌تر کردن بلاغت نداشته‌اند. البته چنانکه بیان شد گاهی اساساً امکان آن را هم نداشته‌اند. حتی رادویانی هم که پیشگام تدوین کتب بلاغت فارسی است، گاهی فقط ترجمه‌ای تحت اللفظی از عبارات‌های عربی، در قالب جملاتی مبهم ارائه می‌کند که نمی‌تواند مقصود را به نحوی که در زبان عربی منظور بوده، به خواننده منتقل کند (رادویانی، ۱۳۸۰: ۶۷) و حفظ و بهره ادبی و زیبایی‌شناسانه در او ایجاد کند.

کنایه

کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن و ترک تصریح است. این کلمه مصدر ثلاثی مجرد است و فعل آن به دو صورت ناقص واوی «کَنَّا يَكْنُو» یا ناقص یایی «کَنَى يَكْنَى» به کار می‌رود (ابن منظور، ۱۴۰۸: کنی؛ زمخشری، ۱۴۳۰: کنی). در اصطلاح علم بیان، کنایه لفظ یا عبارتی است که دارای دو معنای دور و نزدیک باشد و این دو معنا لازم و ملزوم یکدیگر باشند و گوینده به گونه‌ای آن را به کار ببرد که مخاطب از معنای نزدیک به معنای دور منتقل شود مثل اینکه کسی بگوید: «فلانی را سرکوب کردم» منظور این نیست که سرفلانی را کوبیده و خرد کرده، بلکه منظور چیزی است که مقتضی سرکوفتن است یعنی خار و زبون کردن (صادقیان، ۱۳۸۲: ۲۲۷) هرچند که اراده معنای حقیقی هم ممکن است اما گاهی اساساً اراده معنای حقیقی ممکن نیست مثل «وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (زمر/ ۶۷): (آسمانها در پیچیده به دست راست اوست) در این مثال اراده معنای اصلی و ترجمه تحت لفظی به

بدیهی است که فارسی کردن علوم بلاغی از اساس نه ممکن است و نه ضرورتی دارد اما مملوس کردن هرچه بیشتر آن برای فارسی‌زبانان و تطبیق هرچه بیشتر آن با ذوق و عرف زبان فارسی و فارسی‌زبانان ضرورتی انکارناپذیر است. واضح است که این مهم فقط با تغییر زبان کتاب از عربی به فارسی و به عبارت دیگر با ترجمه بلاغت عربی به فارسی با همان تعاریف، شاهد مثال‌ها و قواعد و الگوهای رایج زبان عربی، حاصل نمی‌شود بلکه باید به تناسب در تعریف‌ها، قواعد و ضوابط و شواهد مثال هرآرایه، قاعده‌ها، الگوها، ذوق و البته کاربرد زبان فارسی را در نظر گرفت. این مسئله به ویژه در باب علم معانی در مقایسه با بدیع و بیان نمود بیشتری دارد. به طور کلی امکانات و هنجارهای زبانی در هرزبانی متفاوت و بعضاً منحصر به فرد است (شمسیا، ۱۳۸۶: ۲۷) و بدون توجه به این امکانات و هنجارها نمی‌توان بلاغت را در یک زبان تعریف و تبیین کرد و به کار برد. این مسئله در تعریف و کاربرد آرایه‌های بدیعی و بیانی هم نمود دارد.

برای مثال در آرایه کنایه که یکی از چهار مبحث علم بیان است، قاعده و هنجار زبان و عرف گوینده در ساخت و فهم معنای کنایی نقش بسیار موثری دارد. به طوری که نه تنها کنایه‌ها از زبانی به زبان دیگر متفاوت هستند بلکه گاهی در بین گویندگان یک زبان با عرف اجتماعی، فرهنگی، دینی حتی جغرافیایی مختلف، متفاوت می‌شوند. به همین دلیل است که گاهی کنایه‌ای که در یک نقطه از کشور به کار می‌رود برای فارسی‌زبانان دیگر مناطق نه تنها حظ بلاغی ندارد، بلکه گاهی اصلاً مفهوم نیست. تألیف فرهنگ اصطلاحات و تعابیر گویش‌های مختلف یک زبان،

اصطلاح به آن قرینه صارفه می‌گویند چرا که ذهن مخاطب را از معنای حقیقی و اصلی منصرف و به معنای مجازی و غیر اصلی معطوف می‌سازد. علاوه بر قرینه صارفه که برای مجاز ضرورت دارد، یک ضرورت دیگر هم در مجاز وجود دارد و آن اینکه باید معنای غیرحقیقی و مجازی که از لفظ اراده می‌شود، با معنای حقیقی و اصلی، ارتباط و پیوستگی داشته باشد. این ارتباط و پیوستگی در اصطلاح علم بیان، علاقه نام دارد. اگر علاقه بین معنای حقیقی و مجازی مشابهت باشد، مجاز، استعاره نامیده می‌شود و در غیر این صورت مجاز مرسل است. پس مجاز دو شرط اصلی و ضروری دارد: ۱. قرینه صارفه ۲. علاقه (ر.ک. عرفان، ۱۳۸۳: ۲/۱۰۸-۱۳۲).

از مقایسه تعریف کنایه با مجاز، تفاوت‌های آنها مشخص می‌شود. به این ترتیب که در کنایه، قرینه‌ای برای اراده معنای مکنی عنه یا معنای دور وجود ندارد بنابراین اراده معنای مکنی به یا نزدیک جایز و ممکن است اما در مجاز حتماً قرینه صارفه‌ای که مانع از اراده معنای اصلی و حقیقی شود وجود دارد پس اراده معنای حقیقی و اصلی در مجاز به هیچ وجه ممکن نیست. بنابراین اگر بگوییم: «شیری دیدم که تیرمی‌انداخت» مجاز و اگر بگوییم: «تیراندازی شیردل دیدم» کنایه به کار برده‌ایم. همچنین لازم است بیان شود اگر چه در تعریف کنایه به امکان اراده معنای حقیقی اشاره شده است ولی اراده معنای حقیقی در آن واجب نیست زیرا اساساً بسیاری از کنایات از اراده معنای حقیقی عاری هستند و در بسیاری موارد معنای حقیقی و اصلی لفظ به هیچ وجه صدق نمی‌کند (رجایی، ۱۳۴۰: ۳۲۵). مثل کنایه‌های متعددی در قرآن که اراده معنای حقیقی آنها مستلزم جسم انگاشتن خداوند است و به هیچ وجه ممکن نیست.^۲

هیچ وجه ممکن نیست چرا که خداوند متعال جسم نیست که دست داشته باشد بنابراین در این مثال تنها معنای لازمی عبارت یعنی «قدرت کامل» مورد نظر است (عرفان، ۱۳۸۳: ۲/۲۰۵).

کنایه در بدو نظر با آرایه‌های ایهام و مجاز مشابهت دارد. از این جهت که در ایهام و مجاز هم دو معنای دور و نزدیک در کار است که فقط یکی از آنها مدنظر گوینده است. کنایه به ویژه با مجاز مشابهت دارد تا آنجا که بعضی معتقدند قدما اصطلاح کنایه را به مفهوم کلی‌ای به کار می‌بردند که مجاز و استعاره را نیز در بر می‌گرفت نه اینکه در مقابل و متفاوت با آنها باشد و اصطلاح جدید کنایه که با مجاز و استعاره متفاوت است از ابداعات ادبای متأخر است. (همایی، ۱۳۸۵: ۲۵۷) اما دقت و تأمل در این سه آرایه نشان می‌دهد که کنایه متفاوت از مجاز (و استعاره) و ایهام است.

تفاوت کنایه با مجاز

هرگاه کلمه یا عبارتی در معنای اصلی خود به کار رود، آن را حقیقت، و معنای اصلی آن کلمه یا عبارت را معنای حقیقی می‌گویند. مجاز این است که کلمه یا عبارتی در غیر معنای اصلی به کار رود که در این صورت آن کلمه یا عبارت را مجاز، و معنای غیراصلی آن را معنای مجازی می‌گویند. به کلمه ای که در معنای اصلی و حقیقی خودش به کار نرفته، در علم بیان «مجاز مفرد مرسل» و به عبارتی که در معنای اصلی و حقیقی خود به کار نرفته «مجاز مرکب مرسل» می‌گویند (همایی، ۱۳۸۵: ۲۴۹-۲۴۶؛ رجایی، ۱۳۴۰: ۲۸۷-۲۸۶ و ۳۲۲؛ صادقیان، ۱۳۸۲: ۲۱۲-۲۱۱).

برای اینکه ذهن مخاطب از معنای اصلی و حقیقی عدول کرده و متوجه معنای حقیقی شود لازم است که در کلام قرینه ای وجود داشته باشد که مانع از اراده معنای اصلی و حقیقی شود که در

تفاوت کنایه با ایهام

ایهام آن است که گوینده لفظ مفردی را به کار ببرد که دو معنا دارد. یکی معنای نزدیک که مقصود او نیست ولی لفظ آشکارا بر آن دلالت دارد. دوم معنای دور که مورد نظر اوست اما دلالت لفظ بر آن پوشیده است (عرفان، ۱۳۸۳: ۲/ ۲۴۱) مثل:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم

ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

(حافظ، ۱۳۶۰: ۱۹)

شاهد مثال لفظ مفرد «مدام» است، معنای نزدیک آن «پیوسته و همیشه و مداوم» است که البته مورد نظر شاعر نیست و معنای دور «شراب» است که مراد اوست.

اولین تفاوت ایهام با کنایه این است که ایهام در لفظ است نه در جمله و ترکیب، در حالی که کنایه ممکن است یک کلمه مرکب مثل «دختر رز» یا یک جمله مثل «زید مهزول الفصیل» باشد و هیچ کنایه ای وجود ندارد که یک کلمه بسیط باشد. اما ایهام غالباً در یک کلمه بسیط واقع می‌شود (عرفان، ۱۳۸۳: ۲/ ۲۴۲-۲۳۹) مثل کلمه قلب در این بیت حافظ که معنای نزدیکش همان عضو معروف و معنای دورش تقلبی و ناسره است:

دل دادمش به مژده و خجالت همی برم

زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

(همان: ۵۸)

تفاوت دوم این است که در ایهام هرچند معنای اصلی و مورد نظر گوینده معنای دور است اما غالباً عبارت با معنای نزدیک هم، معنا دارد و چه بسا ممکن است که شنونده همان معنای نزدیک را درک کند و اصلاً به معنای دور منتقل نشود، و لزوماً نقصی هم در انتقال معنا ایجاد نمی‌شود و لحاظ کردن معنای دور فقط بر لطف کلام می‌افزاید. اما در کنایه غالباً باید از معنای نزدیک گذشته و معنای دور را لحاظ کرد تا عبارت معنا داشته باشد

نه اینکه انتقال از معنای نزدیک به دور فقط بر لطف کلام بیفزاید. برای مثال در بیت:

زگریه مردم چشم نشسته در خون است

بین که در طلبت حال مردمان چون است

(همان: ۵۳)

بیت با همان معنای نزدیک «مردمان» که «مردمک های چشم» است معنا دارد و زیبا و لطیف است و لحاظ کردن معنای دوم برای لطف و زیبایی می‌افزاید. اما در بیت:

دست کفچه مکن به پیش فلک

که فلک کاسه ایست خاک انبار

(خاقانی، ۱۳۹۳: ۱۹۹)

اگر کلمات در معنای نزدیکشان در نظر گرفته شود، بیت معنا ندارد. دستت را پیش آسمان، ملاقه نکن که آسمان کاسه‌ای است که انبار خاک است. اینجا حتماً باید از معنای نزدیک گذشت و به معنای دور رسید تا عبارت معنا داشته باشد و نیز باید متوجه ترکیب‌های کنایی بود، یعنی خواننده باید بداند که «دست کفچه کردن» کنایه از گدایی کردن است یا «خاک انبار» کنایه از فقیر و بی چیز است (رجایی، ۱۳۵۹: ۲۰۷).

کنایه در معالم البلاغه

مبحث کنایه در معالم البلاغه، به رسم معمول بیشتر کتاب‌های بلاغت، که رسم پسندیده‌ای هم هست، با تعریف لغوی و ریشه‌شناسی لغت کنایه و سپس تعریف اصطلاحی آن در علم بیان آغاز می‌شود. و با ذکر چند مثال کنایه تبیین و تفاوت آن با مجاز بیان می‌شود. اما مثال‌ها همه عربی هستند؛ «زید طویل النجاد» و «عمرو کثیر الرماد» برای تفهیم کنایه و «رأیت اسداً فی الحمام» برای بیان تفاوت کنایه با مجاز بیان شده اند (رجایی، ۱۳۵۹: ۲۰۶-۲۰۵). بدیهی است که ذکر مثال‌های فارسی در کنار عربی هم به یادگیری سریعتر مخاطب کمک می‌کند و

می‌کند، اول اینکه یک صفت (یا به قول بعضی منابع یک معنا) ذکر و از آن موصوف معینی اراده شود مثل «ابناء النیل» که کنایه از «اهل مصر» است و «مجمع الاضغان» که کنایه از «قلب دشمن» است. دوم اینکه چند صفت را که در مجموع اختصاص به موصوف معینی داشته باشد ذکر و از مجموع آنها موصوف مورد نظر را اراده کنند، مثل «حیّ مستوی القامه عریض الظفار» که کنایه از انسان است (همان: ۲۰۶).

در مورد دسته اول به نظر می‌رسد اولاً، به کار بردن کلمه «معنا» به جای کلمه «صفت» مناسب‌تر است چرا که «ابناء النیل» و «مجمع الاضغان» لزوماً صفت نیستند نه به معنای صرفی و نه به معنای نحوی، بلکه هر کدام معنایی هستند که بر موصوف خاصی دلالت دارند آن هم نه به طریق وضع بلکه به شیوه جعل و قرارداد یعنی اینکه «ابناء النیل» به طور قراردادی به معنای «اهل مصر» است.

دوم، مثال «هو حارسُ علي ماله» که مؤلف در این بخش آورده، بیشتر مناسب مبحث کنایه از فعل یا کنایه از نسبت است تا کنایه از موصوف. چرا که: ۱. «هو حارسُ علي ماله» یک جمله است نه یک صفت یا یک معنا ۲. در این جمله حراست و نگهداری از مال به کسی نسبت داده شده است، او حارس و نگهدار مال است یعنی «بخیل» است و این همان کنایه از نسبت یا به قول بعضی منابع متأخر کنایه از فعل است. ۳. معنایی که از این جمله، اراده می‌شود یعنی کلمه «بخیل» خودش صفت است نه موصوف در حالیکه در کنایه از موصوف باید ذهن از ذکر یک یا چند صفت به موصوف منتقل شود نه به صفت دیگری.

مثال «مجمع الاضغان» که در این بخش ذکر شده در برخی منابع از جمله «جوهر البلاغه» شاهد مثال برای دلالت مجموع چند صفت بر موصوف معین، آورده شده است، نه ذکر یک

هم بخاطر سپاری نمونه‌ها را آسان تر می‌کند و از همه مهمتر شأن زبان کتاب، که فارسی است اقتضا می‌کند که اگر نه همه مصداق، حداقل بخشی از آنها فارسی باشد. به ویژه در تعریف و تفهیم اولیه آرایه برای مخاطب فارسی زبان.

توضیحات مؤلف در این بخش دقیق و عالمانه است و علاوه بر توضیح «کنایه» تفاوت آن با «مجاز» نیز بیان شده که لبّ کلام آن همان دو تفاوتی است که اغلب منابع بلاغت عربی و فارسی به آن اشاره کرده‌اند و نگارنده نیز در بخش تفاوت کنایه با مجاز به آن پرداخته است برخلاف کتاب‌های قبل مثل: «درر الادب» تألیف حسام العلماء، «حدائق البلاغه» اثر فقیر دهلوی، «ترجمان البلاغه» تألیف محمد بن عمر رادویانی و... که به این نکته اشاره‌ای نکرده‌اند. نثر و سبک نگارش قدری دشوار و آمیخته به لغات عربی مثال‌ها و شبیه شیوه نگارش کتاب‌های اصول، فلسفه و... به زبان عربی است تا کتاب بلاغت آن هم به زبان فارسی.^۳

در معالم البلاغه کنایه به دو اعتبار تقسیم شده است، یکی به اعتبار مکنی عنه که به سه نوع تقسیم می‌شود: ۱. کنایه از موصوف ۲. کنایه از صفت ۳. کنایه از نسبت یعنی اثبات صفتی برای موصوف. دوم به اعتبار وسائط که به چهار نوع تقسیم می‌شود: ۱. تعریض ۲. تلویح ۳. رمز ۴. ایما. (همان: ۲۰۶-۲۰۸ و ۲۱۰-۲۰۸) این تقسیم بندی در کتاب‌های قبل از «معالم البلاغه»، مثل «درر الادب»، «حدائق البلاغه» و کتاب‌های معاصر آن مثل «فنون بلاغت و صناعات ادبی» همایی و کتاب‌های متأخر دیگر، معمول و رایج است.

۱. کنایه از موصوف

۱-۱. کنایه از موصوف مفرد

استاد رجایی نیز کنایه از موصوف^۴ را مثل بعضی متقدمان و عموم متأخران، به دو دسته تقسیم

صفت و اراده موصوفی معین. اما دقت در معنای بیت نشان می‌دهد که نظر صاحب «معالم البلاغه» صحیح است.

الضاربین بکل ابیض مخدم

والطاعین مجامع الاضغان

(عرفان، ۱۳۸۳: ۲/ ۲۰۹)

«می‌ستایم آنان را که با شمشیرهای درخشان و تیز بر پیکر دشمنان می‌زنند و آنان که بر کانون‌های کینه‌ها نیزه فرو می‌کنند» «مجامع الاضغان» کانون کینه‌ها، کنایه از «قلب دشمن» است.

۲-۱. کنایه از موصوف مرکب

در مورد دسته دوم یعنی کنایه از موصوف مرکب مثال عربی آن که ذکر شد کاملاً صحیح است چرا که سه صفت زنده بودن، راست قامت بودن و پهن ناخن بودن را ذکر و یک موصوف یعنی انسان را اراده کرده است و ایرادی جز عربی بودن به آن وارد نیست. در ادامه مثال‌های دسته دوم، دو مثال فارسی ذکر شده است که هر کدام به جای خود قابل توجه هستند. یک مثال، بیتی از مسعود سعد سلمان در وصف شراب است که چهار صفت خاص شراب را ذکر و آن را اراده کرده است: «بخواه آن طبع را قوت، بخواه آن کام را لذت بخواه آن چشم را لاله، بخواه آن مغز را عنبر» (سعد سلمان، ۱۳۸۴: ۳۱۷).

به نظر نگارنده این بیت جزء بهترین نمونه‌های فارسی کنایه از موصوف مرکب است که به درستی به عنوان شاهد مثال در این بخش به کار رفته است.

همچنین بیت دیگری از خاقانی را به عنوان شاهد مثال کنایه از موصوف مرکب ذکر کرده که در هر مصراع دو صفت از یک موصوف خاص ذکر و آن موصوف اراده شده است. ممکن است کسی تحت تأثیر قواعد مفرد و مثنی و جمع در عربی ایراد بگیرد که دو صفت مصداق جمع و ترکیب صفات نیست پس بیت:

بالات شجاع ارغوان تن

زیر تو عروس ارغنون زن

(خاقانی، ۱۳۹۳: ۵۰۱)

نمی‌تواند مثال کاملاً صحیحی برای کنایه از موصوف مرکب باشد. در پاسخ باید گفت طبق قاعده زبان فارسی، بیش از یک چیز، جمع محسوب می‌شود بنابراین در فارسی ذکر دو صفت یا بیشتر از یک صفت موصوف و اراده آن، مصداق کنایه از موصوف مرکب است.

۲. کنایه از صفت

۱-۲. قریب

در معالم البلاغه کنایه از صفت مثل چند منبع فارسی نزدیک و معاصر از جمله «حدائق البلاغه»، «دررالادب» و «فنون بلاغت و صناعات ادبی» به دو دسته قریب و بعید تقسیم شده است. تعریف کنایه قریب از نظر معالم و منابع مذکور و نیز منابع عربی متقدم عبارت است از «کنایه‌ای که انتقال از ملزوم به لازم بیواسطه پیدا شود» صاحب معالم برخلاف منابع دیگر قریب را نیز به دو دسته واضح و خفی تقسیم می‌کند و می‌گوید:

۱-۱-۲. قریب واضح

«واضح آن است که انتقال به مقصود به سهولت انجام گیرد» و این بیت را مثال می‌آورد:

طویل النجاد رفیع العما

دساد عشیرته امردا

(رجایی، ۱۳۴۰: ۳۲۷)

«کنایه قریبه، کنایه‌ای است که انتقال در آن به مطلوب بدون واسطه میان معنی منتقل عنه و معنی منتقل الیه شکل گیرد. مانند سخن خنساء در سوگ برادرش صخر:

طویل النجاد رفیع العما

کثیر الرماد اذاما شتا

(عرفان، ۱۳۸۳: ۲/ ۲۰۷)

معنای «گدایی کردن» است نه بی واسطه. همچنین «خاک انبار» بودن کاسه هم حداقل با دو واسطه به معنای «فقیر و بی چیز» است به این ترتیب که ظرف و کاسه‌ای که مدت‌ها در آن طعامی ریخته نشده باشد، خاک می‌گیرد و خاک گرفتن کاسه کسی یعنی اینکه او طعامی نداشته است که در کاسه بریزد و این یعنی فقیر و بی چیز است و همینطور است سیه کاسه. پس این مثال‌ها، مثال‌های مناسبی برای کنایه قریب واضح نیستند.

۲-۱-۲. قریب خفی

دسته دوم «کنایه قریب» از نظر «معالم البلاغه» «کنایه قریب خفی» است. این کنایه از آن جهت که قریب است طبق تعریف «معالم البلاغه» و منابع دیگر از «کنایه قریب» که ذکر شد، بی واسطه است و از این نظر مثل «کنایه قریب واضح» است با این تفاوت که انتقال به مقصود در آن به سهولت انجام نمی‌گیرد و «انتقال به مقصود در آن موقوف باشد بر قدری تأمل و اعمال رویه مانند: عریض القفا» (رجایی، ۱۳۵۹: ۳۲۸-۳۲۷) و در ادامه «به دست چپ شمردن» در این بیت خاقانی نیز، مثال دیگری برای کنایه قریب خفی ذکر شده است:

عاشق بکشی به تیر غمزه

چندانکه به دست چپ شماری

(همان: ۳۲۸)

همانطور که اشاره شد تقسیم «کنایه قریب» به واضح و خفی تنها در «معالم البلاغه» آمده و ظاهراً تقسیم چندان دقیقی نیست زیرا مثال‌هایی که برای آن ذکر می‌شود، مصداق آن نیست و با تعریف قریب واضح و قریب خفی منطبق نیست. در مورد «کنایه قریب خفی» هم هر دو مثال قابل نقد هستند هم از جهت قریب بودن و هم از جهت خفی بودن که به گفته استاد نیاز به «قدری تأمل و اعمال رویه» دارد نه بسیار.

در هر دو منبع «طویل النجاد» شاهد مثال برای کنایه قریب و البته در «معالم البلاغه» قریب واضح در نظر گرفته شده است.

نقدی که به هر دو منبع به خصوص «معالم البلاغه» وارد است، آن است که چگونه انتقال از معنای ملزوم به لازم یا معنای منتقل عنه به منتقل الیه در «طویل النجاد» به عنوان ملزوم یا مکنی عنه، به «شجاعت» به عنوان لازم یا مکنی به، قریب و بی‌واسطه و سهل است که هر دو منبع در چند جمله به شرح و توضیح آن پرداخته اند؟! تا خواننده متوجه شود که «طویل النجاد» کنایه از «شجاع قدبلند» است! پس به استناد توضیحات خود استاد در صفحه سیصد و بیست و چهار «معالم البلاغه» برای شرح معنای «طویل النجاد» این کنایه، بی‌واسطه و قریب و سهل نیست. به فرض که در صرف معنای «بلندی قامت» برای عرب زبان، در معنای «شجاعت» قریب باشد نه فقط برای فارسی زبان بعید است بلکه برای عرب زبان هم چندان قریب نیست چه رسد به اینکه قریب واضح باشد. بنابراین در این مورد هم نه تنها صرف عربی بودن مثال در کتاب بلاغت فارسی جای نقد و تأمل دارد، سهل و بی‌واسطه خواندن آن برای مخاطب فارسی زبان به طور خاص محل نقد و تأمل است.

همینطور مثال‌های فارسی:

دست کفچه مکن به پیش فلک

که فلک کاسه ایست خاک انبار

(خاقانی، ۱۳۹۳: ۱۹۹)

«دست کفچه کردن» یعنی دست را به شکل خاصی (ملاقه) گرفتن و این از لوازم گدایی کردن است که گدا دست خود را به شکل یک کاسه کوچک که متصل به دسته است در می‌آورد و این کاسه را در پیش مردم می‌گیرد تا در آن پول بریزند، پس «دست کفچه کردن» حداقل با دو واسطه به

اما از نظر قریب بودن یعنی آن که «انتقال از ملزوم به لازم بی واسطه پیدا شود» (رجایی، ۱۳۵۹: ۳۲۷).

به فرض که «عریض القفا» کنایه از «آدم ابله» بدون واسطه، مسلم و واضح باشد، هرچند به نظر نگارنده فرد ابله تن پرور است و تن پروری باعث چاقی و ستبری گردن و به عبارت دیگر همان «عریض القفا» شدن، می شود. پس فرض واسطه برای آن ممکن و چه بسا لازم است. اما اگر از این مساله هم صرف نظر کنیم، فهم معنای کنایی «عریض القفا» یعنی «آدم ابله» به بیش از «قدری تأمل و اعمال رویه» نیاز دارد و اساساً اینجا تأمل کردن خواننده قدری باشد یا بیش از قدری، کلید فهم معنای کنایی نیست، چون لازم عقلی ای بین ستبری گردن و حماقت وجود ندارد که با تأمل، کشف شود بلکه خواننده باید قبلاً این کنایه را در معنای مورد نظر شنیده باشد و بداند که در عرف عرب «عریض القفا» به معنای «آدم ابله» به کار رفته است چنانکه «بلندی قد» و «بلندی گردن» هم کنایه از «آدم احمق» است. اما در این مثالها هم تأمل مخاطب کلید فهم معنا نیست چون بین بلندی قد و گردن با حماقت هم لازم عقلی ای وجود ندارد بلکه باید بداند و شنیده باشد که مثلاً در زبان عربی یا فارسی درازای بیش از حد قد یا گردن، رمز حماقت است.

سوم اینکه خود مولف در صفحه سیصدوسی و دو «معالم البلاغه» «عریض القفا» را جزو کنایه رمز آورده اند، رمز یکی از انواع کنایه به اعتبار وسائط است. پس اگر «عریض القفا» واسطه ندارد، چگونه جزء کنایه رمز قرار گرفته است که خود استاد به واسطه داشتن آن هر چند اندک اذعان دارند؟! «رمز در اصطلاح کنایه غیرتعریضیه است که وسائط آن اندک باشد با خفای لزوم» (همان: ۳۳۲).

درباره مثال بعدی «کنایه قریب خفی» یعنی «به

دست چپ شمردن» هم دقیقاً همین نقد وارد است. در قدیم یکان و دهگان را با دست راست و صدگان و هزارگان را با دست چپ می شمردند پس به دست چپ شمردن صدگان و هزارگان یعنی کثرت عدد چیزی. پس این مثال قطعاً واسطه دارد بنابراین اصلاً قریب یعنی بی واسطه (طبق تعریف «معالم البلاغه») نیست که واضح باشد یا خفی.

دوم اینکه اینجا هم صرف تأمل خواننده نقشی در فهم معنای کنایی ندارد بلکه باید شنیده باشد و بداند که در قدیم چنین شیوه حساب کردنی بوده که یکان و دهگان را به دست راست و صدگان و هزارگان را به دست چپ می شمردند تا بفهمد که شمارش به دست چپ یعنی شمردن مقدار زیاد و از آن به کثرت برسد.

و سوم اینکه استاد خودشان «به دست چپ شمردن» را جزو کنایه رمز آورده اند (همان: ۳۱۰) این یعنی واسطه دارد هرچند اندک.

۲-۲. کنایه بعید

دومین قسم کنایه از صفت، کنایه بعید است « که انتقال ذهن در آن از ملزوم به لازم به واسطه یا به وسائلی باشد مانند: زید کثیر الرماد» (همان: ۳۲۸) و در ادامه استاد کنایه بعید را نیز به دو قسم واضح و خفی تقسیم می کنند «دلالت کنایه بعید بر مقصود از حیث وضوح و خفا مختلف می گردد بحسب قلت و کثرت واسطه یعنی هر قدر وسائط کمتر باشد دلالت کنایه بر معنی مکنی عنه اوضح و هر قدر بیشتر اخفی و ابعده خواهد بود» (همانجا) و باز هم دو مثال عربی در قالب یک بیت ذکر می کنند:

و مایک بی من عیب فانی

جبان الکل مهزول الفصیل

(همانجا)

و به موازات هم به توضیح دو کنایه و ذکر وسائط آنها می پردازند و اشاره نمی کنند کدام مثال برای

کرده است «که مطلوب به کنایه نسبت باشد یعنی اثبات صفتی برای چیزی یا نفی صفتی از چیزی» (همانجا). برخی منابع قبل از «معالم البلاغه» اصلاً اشاره‌ای به این نوع از کنایه ندارند، برخی دیگر مثل «درر الادب» با مختصر تفاوتی در تعریف به آن اشاره دارد: «کنایه است که اراده شود به آن نسبت امری به امر دیگر اثباتاً یا نفیاً» (ناشر، ۱۳۴۰: ۱۷۳).

به نظر می‌رسد تعریف منابع قبل از «معالم البلاغه» عام‌تر، دقیق‌تر و صحیح‌تر باشد چرا که صاحب معالم با عبارت «اثبات صفتی برای چیزی یا نفی صفتی از چیزی»، در واقع کنایه از نسبت را به اثبات یا نفی صفت اختصاص داده است، در حالیکه دقت در مثال‌های کنایه از نسبت هم در «معالم البلاغه» و هم در منابع قبل و بعد از آن نشان می‌دهد که، کنایه از نسبت، علاوه بر اثبات یا نفی صفت، شامل اسناد یا رد فعل نیز می‌شود و به طور کلی اسناد به معنای نسبت دادن فعل یا شبه فعل، به فاعل فعل یا یکی از متعلقات فعل اعم از زمان و مکان و سبب و غیره است. اگر فعل یا شبه فعل به فاعل حقیقی فعل نسبت داده شود، اسناد حقیقی و در صورتی که به فاعل غیرحقیقی (زمان و مکان و سبب و...) نسبت داده شود، اسناد مجازی است (عرفان، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۲۴-۱۲۳؛ همایی، ۱۳۷۳: ۲۰۱-۲۰۰؛ صادقیان ۱۳۸۲: ۲۲۵) جلال‌الدین همایی کنایه از نسبت را اینگونه تعریف کرده است: «کنایه‌ای که مقصود از آن نسبت باشد یعنی اسناد چیزی به چیز دیگر بنفی یا اثبات و به عبارت دیگر مقصود یک جمله باشد مثل اینکه در عربی گویند: «المجد بین ثوبه» کنایه از این جمله که «هو ماجد» یعنی او بزرگوار است و در فارسی گوئیم «دریا در آستین اوست» کنایه از اینکه «بسیار بخشنده و بلند نظر» است» (همایی، ۱۳۷۳: ۲۰۹).

در منابع بلاغت عربی هم به هیچ وجه کنایه از نسبت به اثبات یا نفی صفت مختص نشده است،

خفی است و کدام برای واضح است. شرح استاد به گونه‌ای است که خواننده همانطور که به تصریح استاد معنای واحدی از این دو کنایه برداشت می‌کند به زعم خود، آن‌ها را از نظر نوع هم یکی می‌داند نه دوتا؛ هر دو قریب یا هر دو بعید.

دیگر اینکه استاد در این قسمت هیچ مثال فارسی‌ای ارائه نکرده‌اند. واقعیت این است که برای مخاطب فارسی زبان «کتیرالرماد» و «جبان الکلب» و «مهزول الفصیل» به طور کلی ابعاد و اخفی هستند.

در پایان مبحث کنایه بعید و قبل از بحث کنایه از نسبت، تبصره بسیار دقیق و بجایی ذکر شده مبنی بر اینکه، مراد از لازم در باب کنایه، لازم عرفی است نه عقلی یعنی بعضی از ترکیبات در استعمال عرف از معنای موضوع له خود به معنای دیگری منتقل می‌شوند هرچند بین دو معنا ملازمه عقلی وجود ندارد و این استعمال به حسب معهود بودن و رایج بودن بین آنهاست و به همین دلیل است که کنایه‌های هر قومی خاص خودشان است و برای اقوام دیگر متعارف و مفهوم نیست (رجایی، ۱۳۵۹: ۳۲۹).

تأمل در همین تبصره، نظر نگارنده در باب مثال «عریض القفا» و موارد مشابه آن را تأیید می‌کند، چرا که باید در عرف قومی، لازم عرفی «عریض القفا»، «ابله بودن» باشد و مخاطب باید این عرف را بداند تا معنای کنایی را بفهمد پس اولاً همین که بپذیریم لازمی، هر چند عرفی وجود دارد یعنی واسطه‌ای وجود دارد و دوم اینکه فهم این واسطه ربطی به تأمل خواننده ندارد، چون با تأمل لازم عقلی کشف می‌شود، نه لازم عرفی. با لازم عرفی باید مأنوس بود و نمی‌توان آن را با تأمل و اعمال رویه، کشف کرد.

۳. کنایه از نسبت

صاحب معالم، کنایه از نسبت را اینگونه تعریف

بلکه مراد از آن «اثبات یا نفی نسبت چیزی برای چیز دیگر است، پس مکنی عنه، نسبت است که اسناد داده شده به چیزی که با آن پیوند و اتصال دارد» (عرفان، ۱۳۸۳: ۲/ ۲۱۰). توضیح اینکه گاهی به جای این که امری را مستقیم به کسی یا چیزی نسبت بدهند آن را به کسی یا چیزی که به نوعی با آن اتصال و پیوند دارد، نسبت می‌دهند. برای مثال به جای اینکه بخشش را به علی نسبت بدهند، به خانه او نسبت می‌دهند، به این مناسبت که خانه علی با علی که به صراحت باید بخشش به او نسبت داده می‌شد، پیوند دارد. این، معنای کنایه از نسبت در منابع قبل، معاصر و بعد از «معالم البلاغه» و همچنین در منابع عربی است و چنانکه ملاحظه می‌شود هیچکدام از منابع کنایه از نسبت را مختص به اثبات صفتی برای چیزی یا نفی صفتی از چیزی، ندانسته‌اند.

باید دانست که در کنایه از نسبت، صفت و موصوف به وضوح بیان می‌شوند نه به طور کنایی اما صفت مستقیماً به موصوف نسبت داده نمی‌شود بلکه آن را به یکی از وابسته‌های موصوف منسوب می‌کنند (میمندی و جمشیدی، ۱۳۹۳: ۵۵).

اولین مثالی که برای کنایه از نسبت ذکر شده، مصداق تعریف منابع قبل از «معالم البلاغه» و برخی منابع عربی و دقیقاً همان مثال «درالادب» و برخی منابع عربی است:

انَّ السَّامِحَةَ وَالْمَرْوَةَ وَالنَّدِيَّ

فِي قَبَةِ ضَرْبَتِ عَلِيِّ بْنِ الْحَشْرَجِ

(رجایی، ۱۳۵۹: ۲۰۸)

دو مثال بعدی فارسی هستند:

یارب چه فتنه بود که از سهم هیبتش

مریخ تیر خود همه در دو کدان نهاد

(اصفهانی، ۱۳۹۶: ۱۲۴)

«تیر در دوکدان نهادن» کنایه از «نامرد شدن و

شیوه زنان اختیار کردن» و مثال بعدی:

ما قلم برسر کشیدیم اختیار خویش را

اختیار آن است کو قسمت کند درویش را

(سعدی، ۱۳۸۲: ۵۹)

«قلم بر سر اختیار کشیدن» کنایه از «باطل کردن

اختیار» است. همانطور که ملاحظه می‌شود در این

دو مثال آنچه به موصوف نسبت داده می‌شود

متضمن معنای فعل و به قول استاد همایی معنای

جمله (همایی، ۱۳۷۳: ۲۰۹) است تا صفت.

بنابراین بهتر است این موارد و موارد مشابه را مثل

غالب منابع متأخر، به اقتضای زبان فارسی کنایه از

فعل بدانیم، نه کنایه از نسبت.

در زبان عربی هم از آن جهت که فعل همیشه

مسند است مثل صفت (به معنای مصطلح در علم

معانی و بیان) معنای قائم به غیر است نه قائم به ذات،

بنابراین در زبان عربی کنایه‌هایی که متضمن معنای

فعل هستند جزء کنایه از صفت قرار می‌گیرند کما

این که همین بیت عربی که صاحب معالم به عنوان

کنایه از نسبت ذکر کرده است و در منابع دیگری هم

قبل و بعد از «معالم البلاغه» آن را به عنوان مثال برای

کنایه از نسبت آورده‌اند از نظر برخی منابع عربی از

جمله «دلایل الاعجاز» عبد القاهر جرجانی کنایه از

صفت است (میمندی و جمشیدی، ۱۳۹۳: ۱۰۲).

۴. کنایه به اعتبار وسائط

آخرین مبحث کنایه در «معالم البلاغه»، تقسیم کنایه

به اعتبار وسائط است به چهار نوع تعریض، تلویح،

رمز و ایما است (رجایی، ۱۳۵۹: ۲۰۸). از این

نظر صاحب معالم دقیقاً همان تقسیم‌بندی منابع

قبل از خود را به کار برده است، اما از دو نظر با

آنها متفاوت است اول اینکه توضیحات صاحب

معالم در مورد این چهار نوع به «درالادب» بیشتر

شبيه است و دوم اینکه تحت تأثیر برخی منابع

عربی است که «تعریض را اخص از کنایه می‌دانند

و می‌گویند: هر تعریضی کنایه است اما هر کنایه

و خودداری چشم از ریختن اشک» (رجایی، ۱۳۴۰: ۱۳) اما به رغم کلام خود، اینجا «جمودعین» را کنایه از «مسرت و شادی» برشمرده که البته تلویح بودن کنایه صحیح است.

۴-۳. رمز

تعریف و مثال‌های این نوع کنایه، مناسب و مختصر و مفید است. در ردّ کنایه قریب خفی بودن آنها و تأیید رمز بودنشان در صفحات پیشین همین نوشتار به تفصیل بحث شد.

۴-۴. ایما

صاحب معالم پس از تعریف ایما، دو مثال عربی آورده است. اولی، یک بیت نسبتاً واضح است که توضیح داده شده است. مثال دوم، چهار بیت عربی نسبتاً دشوارتر است که توضیحی درباره آن ذکر نشده است. ایما بودن آنها برای خواننده آشنا به زبان عربی واضح است. اما برای خواننده فارسی زبان واضح نیست و نیاز به توضیح دارد.

خاتمه

خاتمه مبحث کنایه در «معالم البلاغه» در اصل همان خاتمه‌ای است که عبدالحسین ناشر در خاتمه مبحث کنایه در «درر الادب» آورده است (ناشر، ۱۳۴۰: ۲۱۹) با شرح و توضیحی مفصل‌تر و البته به سبک نگارش خاص صاحب معالم که گاهی از متقدمان هم بیشتر تحت تأثیر نثر عربی است.

این خاتمه حاوی نکات مفید و دقیقی درباره دلیل بلیغ تر بودن کنایه و مجاز نسبت به تصریح و حقیقت و همچنین استعاره نسبت به تشبیه است با ذکر مثال‌هایی صحیح، اما کاملاً عربی.

نتیجه‌گیری

ادبای فارسی زبان از آغاز قرن ششم تلاش کردند با تألیف کتاب‌هایی به زبان فارسی بلاغت را برای مخاطب فارسی زبان ملموس‌تر سازند. نخستین

ای نمی‌تواند تعریض باشد» (همان: ۶۱) بنابراین تلویح و رمز و ایما را در تعریف، از تعریض جدا می‌کند به این صورت که در آغاز تعریف آنها می‌گوید: «کنایه‌ای است غیر تعریضیه که کثیر الواسطه باشد»، «کنایه غیر تعریضیه ایست که وسائط آن اندک باشد با خفای لزوم» و «کنایه‌ای است غیر تعریضیه که وسائط آن قلیل و لزوم معنی در آن واضح باشد» (رجایی، ۱۳۵۹: ۳۳۳-۳۳۲) که به ترتیب تعریف تلویح، رمز و ایما است.

۴-۱. تعریض

صاحب معالم برای کنایه تعریض مثال معروف «المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه» را آورده که در «درر الادب» ذکر شده (ناشر، ۱۳۴۰: ۲۱۷) و به تفصیل به شرح و توضیح آن پرداخته است اما نه با جملاتی واضح و رسا بلکه با عبارات‌های دشوار و کلمات و اصطلاحات ادبیات عرب که برای مخاطب فارسی زبان نسبتاً دشوار است. به طوری که شرح و توضیح تاحدی دشوارتر و دیرپاب تر از مثال شده است. البته یک مثال عربی دیگر و سه مثال فارسی آورده که، مثال‌های مناسبی هستند.

۴-۲. تلویح

تعریف و مثال‌های بخش تلویح مناسب و تقریباً مشابه بقیه منابع است به جز بیت:
سَأَطْلُبُ بَعْدَ الدَّارِ عِنَکُمْ لِتَقْرَبُوا

وتسکب عینای الدموع لتجمدا
که «جمود عین» کنایه از «مسرت و شادی» آورده شده است. همانطور که خود استاد اشاره می‌کند این مثال را در آغاز کتاب در بحث تعقید معنوی آورده است و بعد از ذکر وسائط متعدد آن تأکید می‌کند که «جمود عین» نمی‌تواند کنایه از «مسرت و شادی باشد» چرا که «در عرف عرب معهود نیست که از خشکی چشم سرور و شادمانی اراده کنند بلکه «جمود عین» را کنایه می‌آورند از امساک

پی‌نوشت‌ها

۱. مبنای نقد در این نوشتار رجوع به سایر منابع بلاغی فارسی به ویژه قبل از «معالم البلاغه» بوده است که از بین آنها «درر الادب» و «حداثق البلاغه» و «ترجمان البلاغه» شامل مباحث علم بیان بودند (صادقیان، ۱۳۸۸: ۱۹-۱۵).

۲. «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (فتح/۱۰): (دست خدا بالای دست آنان است) در این آیه، دست کنایه از قدرت است و اراده معنای اصلی آن ممکن نیست. همچنین در آیات «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» (اعراف/۵۴): (سپس بر عرش استقرار یافت) «وَجَاءَ رَبُّكَ» (فجر/۲۲): (و آمد پروردگار تو) و ... اراده معنای اصلی ممکن و مدنظر نیست و باید معنای کنایی را لحاظ کرد.

۳. دشواری نثر معالم البلاغه و آمیختگی آن به لغات عربی شواهد متعددی دارد برای نمونه رجوع کنید به صفحات ۲۸۸-۲۸۶، ۲۹۰-۲۹۱، ۲۹۸-۳۰۰، ۳۳۱-۳۳۰ و ... از معالم البلاغه.

۴. صاحب جواهر البلاغه در تعریف کنایه از موصوف می‌گوید: و آن، گاهی عبارت است از یک چند معنا که برموصوف معینی دلالت دارد (عرفان، ۱۳۸۳: ۲/ ۲۰۹-۲۰۸).

منابع

- قرآن کریم. ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای. ۱۳۷۳. تهران: انتشارات رشیدی. چاپ چهارم.
- ابن منظور (۱۴۰۸ق). لسان العرب. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ اول.
- اصفهان‌ی، کمال‌الدین اسماعیل (۱۳۵۹). دیوان. تهران: روزنه. چاپ دوم.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۰). دیوان. تهران: زوار. چاپ اول.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی (۱۳۸۸). دیوان. تهران: زوار. چاپ نهم.
- رادویانی، محمد بن عمر (۱۳۸۰). ترجمان البلاغه. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. چاپ اول.
- رجایی، محمدخلیل (۱۳۵۹). معالم البلاغه. شیراز: دانشگاه شیراز. چاپ سوم.
- زمخشری، ابوالقاسم محمد بن عمر (۱۴۱۵ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل. قم: منشورات البلاغه: چاپ دوم.
- سعد سلمان، مسعود (۱۳۸۴). دیوان. تصحیح رشید

کتاب‌های بلاغت فارسی، تنها در زبان فارسی بودند. به تدریج و هر چه دوره معاصر نزدیک تر می‌شود، کتاب‌های بلاغت فارسی به خصوص در بخش شواهد مثال هر آرایه فارسی‌تر شده‌اند. اما همچنان درباره بعضی آرایه‌ها از جمله کنایه که ارتباطی تنگاتنگ با هنجارهای عرفی و زبانی دارد نیاز به فارسی سازی شواهد مثال و نیز تقسیم بندی‌های بیشتر احساس می‌شود.

معالم البلاغه یکی از منابع معتبر بلاغت به زبان فارسی در دوره معاصر است که به رغم تلاش نویسندگان، همچنان تحت سیطره ساختار، تعریف و شواهد مثال منابع بلاغت عربی و گاه حتی دشوارهای نثر عربی به ویژه در مبحث کنایه است. این امر باعث شده تا:

- ۱- تقلید از کتب بلاغت عربی در مبحث کنایه کاملاً مشهود و چه بسا برجسته‌تر از سایر بخش‌های «معالم البلاغه» باشد.
- ۲- شروع مبحث و تعریف و تبیین کنایه با تعریف و مثال‌هایی کاملاً عربی و نه چندان ملموس برای مخاطب فارسی زبان باشد.
- ۳- تعریف انواع کنایه و تقسیم بندی‌های ارائه شده از دقت کافی برخوردار نبوده و باعث شود که گاهی شاهد مثال با دسته‌ای که در آن قرار گرفته است تطبیق کامل نداشته باشد، یا شاهد مثالی که می‌تواند در یک دسته قرار بگیرد در آن نباشد و تعریف، جامع و مانع نباشد.
- ۴- گاهی شواهد مثال در دو دسته کاملاً متناقض قرار گرفته و نویسندگان در واقع در توضیحات خود دچار نقیضه‌گویی شده است.
- ۵- گاهی مخاطب فارسی زبان، به مثابه عرب زبان فرض شده است و مثالی که شاید برای مخاطب عرب زبان هم نیاز به توضیح داشته باشد بی توضیح یا با توضیح مختصر ذکر شده است.
- ۶- با این همه، گاهی مثال‌های مناسب فارسی در جای خود به کار رفته است.

ریحانة الرسول. چاپ اول.
قاسمی، رضا (۱۳۸۸). معانی و بیان تطبیقی. تهران:
فردوس. چاپ اول.
میمندی، وصال و فاطمه جمشیدی (۱۳۹۳). جستاری
در کنایه و انواع آن. تهران: یار دانش. چاپ اول.
ناشر، عبدالحسین (۱۳۴۰). درر/لادب. شیراز: شرکت
سهامی طبع کتاب. چاپ سوم.
همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۵). فنون بلاغت و صناعات
ادبی. تهران: نشر هما. چاپ بیست و پنجم.
_____ (۱۳۷۳). معانی و بیان. به کوشش ماهدخت
بانو همایی. تهران: نشر هما. چاپ دوم.

یاسمی و پرویز بابایی. تهران: نگاه. چاپ اول.
سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱۳۸۲). کلیات. تصحیح
محمدعلی فروغی. تهران: زوار. چاپ اول.
شمیسا، سیروس (۱۳۹۴). معانی. تهران: نشر میترا.
چاپ چهارم از ویرایش دوم.
_____ (۱۳۸۵). نقد ادبی. تهران: میترا. چاپ دوم.
ضیف، شوقی (۱۳۶۲). نقد ادبی. ترجمه لمیعه ضمیری.
تهران: امیرکبیر. چاپ اول.
صادقیان، محمدعلی (۱۳۸۸). زیور سخن در بدیع
فارسی. یزد: دانشگاه یزد. چاپ دوم.
_____ (۱۳۸۲). طراز سخن در معانی و بیان. یزد: